

## ادبیات انقلاب اسلامی، پیش از هر چیز ادبیات است

# اول ادبیات

دکتر محمد رضا ترکی

ادبیات انقلاب در ده اول و ماهیت ادبیات است؛ چرا که اگر بعد ادبی ادبیات انقلاب و ابدیدهای تئوریه و عرضی فرض کنیم ادبیات انقلاب چیزی نیست جز ادبیاتی که بر مبنای دولتی یا حکومتی بودن می گویند. مقاله حاضر در پی تدقیق و توضیح استدلال فوق است. مولف مقاله یا در نظر گرفتن استدلالی که در بالا به آن اشاره شده، کوشیده است ادبیات انقلاب را فارغ از چار و جنجال های معمول سیاسی و جناحی نقد کند و از همه مهم تر بر وجه ادبی این نوع ادبیات تأکید کند. دیدگاه نویسنده نسبت به پدیده ادبیات انقلاب البته اثباتی است.

فی‌بیت ادبیات معاصر ایران و رشد آن کمی نمی رسد ادبیات انقلاب چنان که گذشت، گستره ای نامشخص و تعدید ناشده دارد به یک اعتبار همه آثار پدید آمده در چند دهه اخیر را می توان ادبیات انقلاب یا ادبیات دوران انقلاب دانست و همه جریان ها و طیف های مختلف را در زیر چتر آن قرار داد و هم می توان با یک نگاه حداقلی، تنها نوعی ادبیات جایدارانه خاص را مصداق آن شمرد. اما اگر کسی دقیق تر بنگریم و آثار شاعران و نویسندگان اصیل انقلاب را ملاک قرار دهیم، این مشخصه ها را می توان در تعریف ادبیات انقلاب تشخیص داد و در نظر گرفت:

۱. ادبیات انقلاب همیشه ادبیاتی آرمانگرا و عدالت خواه است و این ویژگی باعث می شود که این ادبیات همواره نسبت به ناهنجاری ها و نابسامانی ها و بی عدالتی ها معترض باشد. بر این اساس، ادبیات سازشکار و توجیه گر، حتی اگر خود را مصداق ادبیات انقلابی هم بدانند، خارج از مقوله و محدوده ادبیات انقلابی خواهد بود.

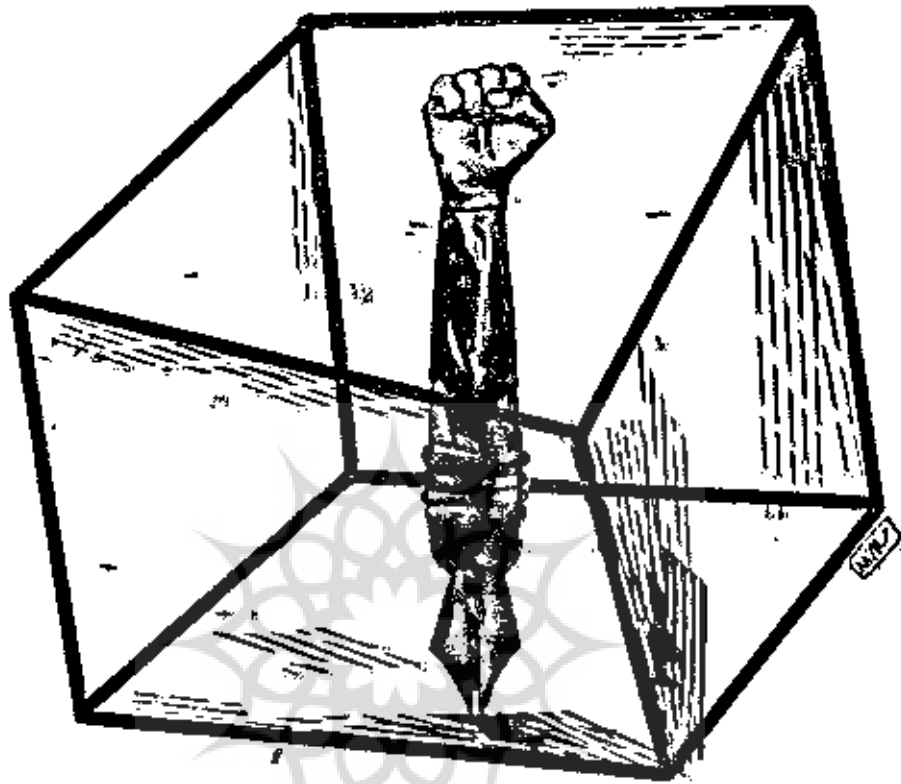
۲. ادبیات انقلاب ادبیاتی است مردمی - البته نه به معنی یوپولیتسی آن - که به دردهای مردم حساس است و طبعاً برای ارتباط با مردم از زبان و بیانی نزدیک به زبان آنها بهره می برد.

۳. ادبیات انقلاب در دوره هایی از حیات خویش، به ویژه در دوران اختناق، بیشترین نوعی تمثیل گرایان نشان می دهد. این تمثیل گرایان، هم به واسطه محدودیت ها جلوه می کنند و هم به واسطه جوهره ادبیات که همواره با نوعی ابهام توأم است.

بعد از گذشت ۴۰ ساله ما هنوز درباره بسیاری از مفاهیم، از جمله «ادبیات انقلاب» به فهم مشترک نرسیده ایم و هنوز در فضای سوء تفاهم نفس می کشیم. برای برخی ادبیات انقلاب بی پرو و برگرد یعنی «ادبیات دولتی» یعنی مثنوی شاعر و نویسنده که از رفته های دولتی استفاده می کنند و کثر همه آنها «سکه» است و برای بعضی دیگر ادبیات انقلاب یعنی ادبیاتی با نوعی سمت گیری سیاسی خاص و در خدمت یک جریان سیاسی شناخته شده که در لوای آن می توان هر شاعر و نویسنده دیگری را «دگرگندیش» و وابسته به استکبار جهانی دانست و به نسویه حساب با دیگران پرداخت. چالب اینجاست که این «لا تعلق» یا آنکه ظاهراً متخالف به نظر می رسند آ روی یک سکه هستند و در ذات خود یک نگاه را عرضه می دارند. در نظر هر ۲ جریان ادبیات انقلاب، یک گرایش بسته و وابسته سیاسی است. با این تفاوت که یکی از این دیدگاهها این جریان را نفی می کند و دیگری اثبات اما هر دو به طرز شدت گفت انگیزی در اصل ماهیت آن توافق دارند. متأسفانه این «لا تعلق» دیدگاههای کموبیش حاکم بر روزگار ما هستند و کسانی همواره سعی کرده اند به کمک این «لا تعلق» مساله را برای خودشان ساده و حل کنند و یا زدن بر چسب های تکراری به طرف مقابل، هم کثر حریت را یکسره کنند و هم خیال خودشان را از دغدغه فکری و اندیشه بدین جدی آسوده سازند. به نظر می رسد این «لا دیدگاه» همان قدر که انحرافی و غیر واقعی هستند، جز دامن زدن به سوء تفاهم ها حاصلی ندارند و مطلقاً به



ولادیمیر ایلیچ لنین  
چکاوک اولنوف روس و  
از بنیانگذاران اوپوزیسیون  
روس - به عنوان شاعر  
انقلاب روسیه و حامی  
گوش های موسوشر آری  
چگونگی ساختن متن شعر  
انقلاب (با شعرهای انقلابی)  
پادر دستور کار خود قرار  
می دهد با کوشکی از  
نمونه های شعر از روس بود  
کسبی، گو در م چندی  
برای اثر در ادبیات انقلاب  
روس به شعر شعر ایجاب کند



انقلاب «مردمی» است. به این معنی نیست که شاعر و نویسنده انقلابی نمی تواند یا نباید «تخبه گرایی» کند و زبانی ویژه «مخاطبان خاص» را برای آثار خویش برگزیند و اگر گفتیم ادبیات انقلابی ادبیاتی است آرمانگرا و متعهد به رنج های انسان ها و ستیزه گر با هر بی عدالتی، نباید این گونه تلقی شود. که شاعر و نویسنده انقلابی نافته ای چنان یافته است و هرگز نباید فرخ از دغدغه های اجتماعی، به احساسات شخصی و متلاطمات شخصی و احساسات او بپردازد. مهم این است که شاعر و نویسنده انقلابی آرمان هایش را فراموش نکند و احسانا در مغفیل آنها نایستد و در تعامل با قدرت هاده یا قهر و عاقبت طلبی از مسؤولیت هایش شانه خالی کند و نه با ماسکات و سازشگری به جزئی خشنی و تزئینی از نظام حاکم بدل شود.

**ادبیات انقلاب قالب خاصی را بر نمی تابد و از همه امکانات موجود برای بیان خویش کمک می گیرد. بر این اساس، همه قالب های نو و سنتی می توانند محتوای این نوع ادبیات را در بر بگیرند**

۴. ادبیات انقلاب قالب خاصی را بر نمی تابد. و از همه امکانات موجود برای بیان مفاهیم خویش کمک می گیرد. بر این اساس، همه قالب های نو و سنتی می توانند محتوای این نوع ادبیات را در بر بگیرند. توجه انقلاب به سنت های گذشته را نباید به معنی گذشته گرایی و نفی مفاهیم مدرن تلقی کرد چرا که اساسا «انقلاب» (به معنی revolution) مفهومی امروزی است و اسلامی یا ملی بودن آن را باید در همین چهار چوب ارزیابی کرد. هدف ادبیات انقلاب مثل اصل آن در واقع، بازخوانی دیر روز در آینه امروز و بومی کردن مفاهیم امروز بر اساس سنت های اصیل گذشته است. نه نفی امروز و پرداختن به گذشته که مفهومی جز بازگشت و ارتجاع ندارد.

۵. ادبیات انقلاب اسلامی به واسطه محتوای خودش، به مضامین اسلامی و قرآنی و اشارات عرفانی توجه ویژه ای دارد و در این میان نگاه حماسی به مذهب و مخصوصا حادثه بزرگ عاشورا جایگاه ویژه ای در منظومه فکری ادبیات انقلاب احراز می کند.

آنچه نوشته آمد شاید مشخصه های اصلی ادبیات انقلاب باشد و به تینا موقله های دیگری را می توان در تریف این پدیده در نظر گرفت اما نکته مهم:

الف) تمام آنچه بر شمر دیم ویژگی های «ادبیات» انقلاب بود که با فرض «ادبیات بودن» بر آن حمل می شوند. طبیعا آثار کم مایه و شعاری و فاقد ادبیات لازم، تخصصا از این مقوله خارجند.

ب) تمام ویژگی های یاد شده به شدت نسبی هستند. مثلا اگر گفتیم زبان ادبیات